



سخی صمیم

شهکاری از شاخص انسانیت با ندای وجدان:

آموزه از رعایت قواعد شریعت و حقوق (و درس عبرتی بر پیروان احکام اسلام).

صوفی رسول

نمادی از صداقت و راستکاری

خواننده عزیز! اکنون خودت و دوستان دیگری که مطالب آینده را میخوانید از واقعیت های یک اجرائات عملی و مستندی آگاه میشوید که من به حکم ایجاب وظیفه در ساسی ترین بخشی از ان سهیم و وظایف قانونی خود را تاجائیکه توانائی داشته ام انجام داده و احکام قانون را پیاده و عدالت <نسبی> را تأمین کرده ام.

شما با کارکرد عجیبی از صداقت و ایمانداری یک انسان ناشناس بخود به اسم (صوفی رسول) که در ضمن این نبشته با آن آشنا می شوید آگاه خواهید شد او توانسته است با ویژگیهای عمل خویش خود را الگویی در جامعه حق پسند و عدالت دوست جامعه سازد و یاد گاری از عمل نیک خویش ثبت دفتر و دیوان کند.

شهکارهای این انسان نخبه طور مستقیم در زمان وظیفه قضائی من صورت گرفته و به من ارتباط مستقیم داشت زانرو منم مکلفیت وجدانی دانستم تا نبشته فعلی خود را به اعمال کاملاً انسانی و ایمانی این مرد با وقار تخصیص دهم تا از یک طرف یاد واره از اعمال درست و شرعی یک انسان نیک اندیش و فرشته صفت باشد و از جانبی هم درس عبرتی گردد بر کسانی که اسلام را منحیث ماسک سفید بر روی سیاه می کشند ولی عملکردشان از هیچ چشمه شریعت و احکام اسلامی آب نمیخورد.

آری اینبار من مطالب آینده را بطور کلی بر قضیه حقوقی عجیبی مربوط به خاندان همان صوفی رسول و برادر سربه نیست شده اش تخصیص داده ام و تا جائیکه از رویداد واقعه و اجرائات قضیه بیاد دارم و از همان وقت و تاریخ بخاطرم باقیست باز گو می کنم. ازینکه مطلب اصلی این داستان زنده و مستند بالای اموال و اجناس چون < پول نقد - اموال منقول و غیر منقول> و اجرائات بخصوص دادگاه که با قاعده نظام حقوقی کشور و قانون مدنی و دیگر قوانین نافذ زمان در گستره عدالت قضائی و اجتماعی می چرخد من این عمل تعجب آور و ندای پُرغوغای نفس پاک آن را که با عشق و علاقه بر - برادر سر به نیست شده و یا غایب خود تبارز می دهد به طور مختصر با چند بخش به وقفه ها تقدیم دوست داران عدالت و صداقت می نمایم.

خوانندگان واقع بین: انشأً فعلی من قصه و افسانه و یا تصورات خیالی ای که از ان سریالی بوجود آید نیست و هم درامه و سوژه فلم سینمایی که با تصویر و سخن بر روی صحنه بیاید هم نمی باشد. این سرگذشت غم انگیز - یاد واره ایست از عمل یک انسان کم پیدا که پاکی وجدان و صداقت ایمان را به نمایش می گذارد حقوق شرعی و قانونی دیگران را رعایت و مکلفیت های اسلامی خود را درک میکند و مفاد و بازتاب عملش ثبت و راجستر دفتر و دیوان دادگاه میشود.

صوفی رسول کیست؟

صوفی رسول انسان متواضع آرام با تمکین مذهب و با اخلاق است فعلاً در قید حیات بوده دارای یک پسر و چندین دختر و صاحب نواسه های خرد و بزرگ زیاد است او با خانواده اش در مرکز ولایت بلخ (شهر مزار شریف) زندگی می کند. نامبرده اصلن با برادر بزرگش گرداننده و تاجردو دوکان بزرگ با مال و منال فراوان و صاحب روز و روز گار خوبی بود. و اکنون هم تا جائیکه اطلاع دارم با همان شهامت و صفات خوب خویش مصروف کار و فعالیت روزانه بوده و

درقریه های دور دست شهر مزار شریف توسط وسیله نقلیه خویش برای دوکانداران محل مواد مورد ضرورت را انتقال و از فروش و مفاد آن کمائی حلال و پیشبرد روزگار می نماید.

صوفی رسول درحالیکه سواد کافی ندارد و خواندن و نوشتن را بدون درس مکتب و مدرسه به همان شیوه ابتدائی به ابتکار و کوشش خویش آموخته است به تخنیک ماشین آلات تراکتور و ادوات موتورها و وسایط نقلیه وقت خود به اندازه وارد است که در محل بود و باشش صفت پدر تخنیک را کمائی و در حلقه فامیل خویش حلال مشکلات می باشد. صوفی رسول از همان دوران پدري با برادر بزرگش زیست باهمی داشته بدون تصور مال و منال من و تو دریک خانه و یک محل و تجارت دوکانها طور مشترک کار و منافع مشترکی داشته اند.

بر اساس اظهارات صوفی رسول: نیت پاک، صداقت کاری، داشتن حرمت برادری، رعایت احترام متقابل > احترام برادر خرد بر بزرگ و شفقت برادر بزرگ بر خرد < بین ایشان و جوب دینی و حرمت پدري و پسری یافته و زندگی به همین روحیه در گذر بوده است. و بعد ها این نقشه زندگی و آرزو های آنزمان و آینده آنها برهم میخورد و حیات خانوادگی آنها به گونه دیگری قوام می یابد. انسجام فامیلی دو برادر از هم می پاشد و مصیبت دنیوی نا خواسته نا امید شان می سازد.

روایتی از محتوای اظهارات صوفی رسول در دادگاه وقت:

رخدادیکه بر آشیانه این دو پرنده آتش افروخت، پرنده پرستار سوخت و خانه اش نابود شد.

بر بنیاد اظهارات صوفی رسول و اعضای فامیلش: در زمان رخداد و دگر گونی ثورسال ۱۳۵۷ شمسی مطابق ۱۹۷۹ میلادی و ماجرا ها و حوادث بعدی آن برادر صوفی رسول که سرپرست و بزرگ خانه و رهنمای تجارت دوکان های خود بوده است گرفتار و به محل نامعلومی منتقل و ناپدید میگردد.

صوفی رسول و اعضای خانواده به هر وسیله ی ممکن دست می یازند و فغان و داد سر می دهند و عرایضی بدست و با چشمان اشک آلود به هر اداره ای که امکان راه یافتن چه در بلخ و کابل و مکان دیگر وجود داشته است به امید باز خواست و کمک می روند و التماس ترحم و توقع می کنند تا آثار و نشانی از حیات و ممات گمشده خود ها یابند. هر دروازه خانه امیدی را دق الباب می کنند و چون گداگری سرنخی امیدی جستجو می کنند و طالب کمک می شوند موجز اینکه همه این تلاشها نتیجه نمی دهد و فضای نا امیدی بر خانه و اعضای خانواده حاکم میگردد.

مشکل اصلی کجاست؟ :

ببینید! در هر زمان و مکان یا حاکمیت و قدرتی که نظام حقوقی و قانونی، زبان گویایی نداشته و بنام بازخواست و پُرسان و تأمین عدالت مرجعی سراغ نشود جنایات و وحشت و دهشت تبارز میکند و هست و بود افراد جامعه نابود میشود و قانون جنگل در جامعه حاکم و مظالم و ستم همگانی بطور عام جایگاه عدالت را میگیرد و این زجر و حالت ناگوار طبعن سوالاتی را در ذهن افراد حقیبن و عدالت طلب اجتماع تداعی و این پُرسشها را پیشکش می نماید؟ به گونه مثال: یک تأمل دُرست و یک داور بیطرفانه بر بخشی از قضیه بالا، از مامی پُرسد:

انسانی را که به عنوان مظلون و متهم و یا هر عنوانی دیگری از خانواده جدا و برده شود - ظاهرن <غایب> پنداشته میشود ولی سرنوشت این غایب مظلوم به کجا کشیده است؟

نامبرده غایبی است که خانواده اش جای بود و باش آن را نمیداند؟

موصوف مفقود و ناپدید شده است که هیچکسی از او خبری ندارد؟

ضرورت است ابتدا غایب و مفقود را در همین نکته مهم از هم تفکیک نموده و به دنباله آن ماجرا را پیگیری نمایم.

غایب: در حقیقت دور بودن از نظر و شکل پنهان بودن رمی رساند که تصور مرگ و نابودی شخص در آن متصور نیست و حتی بطور اکثر جای بود و باش شخص غایب نیز میتواند روشن باشد.

مفقود: به معنی گمشده، لادرک، مفقود الاثر، ناپدید و ناپیدا را گویند که حیات و ممات (مرده و زنده) بودن در آن معلوم نباشد.

دیده میشود مشکل اساسی پیدایش جواب همان دو سوال است و منظور از طرح مطالب پرگراف اخیر در مطالبات و داد خواهی خانواده صوفی رسول هم همانا ورود و رسیدن به جایگاهی بوده است تا بدانند:

شخص گمشده شان کجاست؟ او غایب است یا مفقود؟

به هر صورت - تلاش صوفی رسول و خانواده اش در راستای دریافت عضو لادرک فامیل شان به گونه غایب و یا مفقود به جایی نمی رسد و از هر دهن سخنی می شنوند. و روزگار به همین منوال با پریشانی سپری میشود تا اینکه اعلان رهائی محبوسین از زندان پُل چرخ سراسر مملکت را فرا میگیرد. و فامیل صوفی هم بلا درنگ خود ها را به کابل می رسانند و منتظر پیداشدن گمشده خود ها می باشند.

صوفی رسول به روز باز شدن دروازه زندان در بین جماعتی از منتظرین در مقابل در خروجی زندان پُل چرخ بیصبرانه در عالم رؤیا صورت برادر رمی ببند که از زندان خارج و مقابل هم قرار میگیرند و با مهر برادری همدیگر را به آغوش

میکشند لحظه ها با تلخی زهر آگین انتظار یکی پی دیگری میگذرد. و روشنی روز دارد تمام میشود اما به دست صوفی رسول جز یأس چیزی نمی رسد و زندانی های آزاد شده با فامیلها و وسایل نقلیه و موتر های شخصی میدان انتظار را تخلیه و رهسپار خانه های خود ها شده و صوفی رسول احساس تنهائی میکند.

صوفی رسول اینبار امید دیگری به دل می بندد او تصور میکند که برادرش حین خروج از زندان با او روبرو نشده و همدیگر را ندیده و همراه با دیگر آزاد شدگان در بس و یا وسیله نقلیه دیگری به طرف شهر کابل رفته است. نامبرده با این طمع و طلعت متوجه میشود که وسایل نقلیه همه حرکت کرده و از او فاصله زیادی گرفته و به جانب شهر در حرکت اند و برای او پایکشی وجود ندارد. او پای پیاده دوان دوان از عقب موترها چندین کیلومتر سرک (از پُل چرخی الی کابل) را می پیماید و خود را به شهرواتاق بود و باش خودها می رساند ولی مع الاسف اتاق را خالی بدون برادر خالی می یابد. و به روایت خودش آن شب یلدای آکنده از غم و ماتم را تا صبحگاهان شب زنده داری می کند و فردای آن شب بار دیگر با ناامیدی و قبول امید کاذب به زندان پُل چرخی میرود که گویا شاید برادرش را رها نکرده و زندانی ساخته باشند این بار نيز دست خالی و نا امید برمیگردد. این عمل را چند روزی تکرار میکند. ولی نتیجه همان است که بود.

مؤجز اینکه صوفی رسول با اعضای معیته خویش با کوله باری از غم و اندوه و پریشانی دوباره به خانه خود بر میگردد. و ماتم سابقه را با ایعاد جدیدی چون چه باید کرد؟ شروع می کنند و با هم طرح این سوالها را می ریزند: برادر را مُرده و نابود شده بحساب آوریم؟ و برآن فاتحه و دعا خوانی کنیم؟ و یا باز هم به آن عنوان غایب دهیم و امید وار پیدایش آن باشیم؟ مشاورت های فامیلی را آغاز و مدت ها ادامه و به آن می اندیشند تا بالاخره حاصل این شور و جلسات غم به نتیجه نمی رسد. و صوفی رسول به بحر درد و رنج غطه ور میشود.

صوفی رسول در دادگاه - پای میز قاضی:

یاد داشت: بسا از محتوای این مستند از کتاب خاطراتم که همین اکنون زیر کارم است اقتباس گردیده است.

باقی دارد.....

سخی صمیم

www.hogooq.eu